

عمر عبدالعزیز
دکتر ابراهیم اقبالی
استادیار دانشگاه محقق اردبیلی

چکیده

در این مقاله، جنبه ادبی شخصیت بی‌همتای حضرت مولی‌الموحدین، علی - علیه‌السلام - در هفت محور بررسی شده است:

- ۱- شاعری آن حضرت.
 - ۲- نقد ادبی و نظرات فنی مولا در شعر و ادب.
 - ۳- بیان شاعرانه آن حضرت در نهج البلاغه.
 - ۴- استفاده مولی از امثال سایر عرب.
 - ۵- دستورات و ارائه روشهای ادبی از جانب آن حضرت.
 - ۶- تأثیر حضرت امیر(ع) بر شعرا و نویسندگان بعد از خود.
 - ۷- نقل اشعار دیگران در نهج البلاغه.
- و همین مورد اخیر است که در این مقاله مورد بحث قرار گرفته. حضرت در نهج البلاغه، در ۹ مورد و کلاً ۱۴ بیت، از شعرای دیگر نقل کرده. در این مقاله سعی شده ضمن شرح و تحلیل این اشعار، طرز استفاده حضرت از آنها در کلام خود، مورد نقد و بررسی قرار گیرد.

سخن درباره «شاعری» و «ادب» حضرت مولی‌الموحدین، علی(ع) را می‌توان در چند شاخه خلاصه کرد:

۱- اشعار خود آن حضرت

علاوه بر اینکه دیوان قطوری از اشعار نغز و پرمعنی را به حضرت امیر نسبت می‌دهند^(۱)، در نهج البلاغه نیز دو بیت وجود دارد که با توجه به بیان استوار و مستدل و بی‌نقص آن، می‌توان

پذیرفت که از خود آن وجود مقدس صادر شده است:

فَإِنْ كُنْتَ بِالشُّورَىٰ مُلَكْتَ أُمُورَهُمْ
فَكَيْفَ بِهَذَا وَالمُشِيرُونَ غَيْبٍ
وَإِنْ كُنْتَ بِالقُرْبَىٰ حَاجَجْتَ خَصِيمَهُمْ
فَفَيْزُكَ أَوْلَىٰ بِالسَّبَبِ وَأَقْرَبُ (۲)
«اگر تو با شورا امور مردم را به دست گرفته‌ای، پس چگونه است که اهل نظر و مشاوره در آن جلسه غایب بودند؟ و اگر از راه خویشاوندی پیامبر با آنان به احتجاج برمی‌خیزی، بدان که غیر از تو، دیگری به پیامبر شایسته‌تر و نزدیک‌تر است». این دو بیت، در ردّ ادعای حقانیت خلفای پیش از علی سروده شده است.

حضرت، پیش از این دو بیت، شگفتی معنی‌دار خود را از استدلال خلفای پیشین که خلافت را تنها به خاطر مصاحبت با پیامبر از آن خود می‌دانستند، اظهار می‌کند: معروف است که پس از رحلت حضرت نبی، عمر به ابوبکر که به وی می‌گفت دست را بده تا با تو بیعت کنم، گفت: تو در سختی و آسایش، مصاحب و همراه رسول خدا بودی. دست خود به من ده تا با تو بیعت کنم! و نیز وقتی «انصار» به خلافت ابوبکر اعتراض کردند، ابوبکر در پاسخ آنان گفت که ما عترت پیامبریم.

حضرت در این دو بیت به این دو موضوع اشاره می‌کند و خطاب به ابوبکر می‌گوید اگر تو ادعا می‌کنی که خلافت را از طریق شورا به دست آورده‌ای، ادعایی باطل است؛ چرا که اهل نظر،

خصوصاً بنی‌هاشم، و از همه مهم‌تر، خود حضرت امیر، در آن جلسه حاضر نبودند. پس شورایی که از طرفداران تو تشکیل یافته و به نفع تو رأی داده، چه اعتباری دارد؟ و اما درباره موضوع دوم، اگر تو به صرف اینکه پیامبر با دختر تو ازدواج کرده، ادعای خویشاوندی او را می‌کنی، من در این ادعا از تو صادق‌تر و به این افتخار از تو شایسته‌ترم؛ که هم داماد پیامبرم و هم پسر عم او.

اینکه اسناد این اشعار به حضرت امیر تا چه حد می‌تواند صحیح باشد، خود موضوع تحقیق دیگری است. البته با در دست بودن معیار و منبعی چون نهج البلاغه، تطبیق موضوعات این اشعار با محتویات نهج البلاغه کار چندان دشواری نیست. خصوصاً که در پاره‌ای از موارد، علاوه بر مضمون، عین لفظ نیز تکرار می‌شود.

۲- قضاوت حضرت درباره شعر دیگران
علی - علیه السلام - درباره شعر عرب و انتخاب بهترین نمونه آن، نظری داده است که اگر تنها همین یک نظر از ایشان باقی می‌ماند، دلیل روشن فضل و شعرشناسی و تخصص ادبی آن حضرت می‌توانست بود. از ایشان سؤال می‌کنند که اشعر شعرای عرب کیست؟ و وی پاسخ می‌دهد: «شعرا، همه در یک میدان از عرصه‌های شعر و ادب نتاخته‌اند تا برنده و سرآمد آنها معلوم شود؛ بلکه هر کدام در یک قسم و در یک نوع از شعر استاد بوده‌اند. یکی فخریه خوب سروده و دیگری در توصیف بیابان و شتر ماهر

بوده و... ولی اگر به ناچار یکی را انتخاب کنیم؛ ملک ضلیّل خواهد بود. و مراد مولا از ملک ضلیّل، امرؤ القیس است. در این نظر کوتاه حضرت امیر، چند محور مهم دیده می‌شود:

الف) حضرت به یک نکته مهم ادبی اشاره می‌کند و آن، «تخصّصی» شدن شعر است. شعرای فحل، هر کدام در یک نوع شعری به استادی می‌رسند و رایحه خاصی در سخن هر یک آنهاست که در کلام شاعری دیگر نیست، و از همین رایحه می‌توان گل‌های گلشن طبع آنها را در میان انبوه خس و خاشاک دیگران تشخیص داد. اصطلاحاً به این شعرا، شاعران صاحب‌سبک می‌گوییم. مثلاً در ادبیات فارسی، شعر حماسی به نام فردوسی ختم شده و شعرای دیگری همچون نظامی و سعدی، که در اسکندرنامه و قسمتی از بوستان خواسته‌اند راه او را بروند، از پای در آمده، عجز خود را نشان داده‌اند. نیز رباعی با خیّام شناخته می‌شود؛ بنابراین این در طول تاریخ، هر رباعی خوبی که بوده، به خیّام نسبت داده‌اند؛ و غزلگویی همزاد حافظ است و فصاحت و شیوایی از آن سعدی. بنابراین مقایسه فردوسی با نظامی، کاری عبث است؛ چرا که هر کدام از آنها، به قول مولا، در یک میدان دیگر اسب تاخته‌اند.

ب) نکته دیگر، نقد بدون توجه به پیشینه ذهنی است. یکی از آفتهای مهم نقد، پیشداوری و اِعمال و تحمیل عقاید خود بر متن مورد داوری است؛ و به همین خاطر سهراب سپهری می‌گوید:

«چشمها را باید شست

زیر باران باید رفت»^(۳)

شستن چشمها یعنی دریدن پرده پندار؛ یعنی زدودن زنگ آموزه‌های غلط که نسبت به یک پدیده در ذهن داریم. و یاد در جای دیگر گوید:

«من نمی‌دانم که چرامی‌گویند،
اسب حیوان نجیبی است،
کیوتر زیباست.

و چرا در قفس هیچ کسی کرکس نیست.
گل شبدرد چه کم از لاله قرمز دارد؟»^(۴)

قضاوت مردم، همه بر اساس شنیده‌ها و القاناتی است که از سوی دیگران می‌شود. در یک کلمه، همه از روی «تقلید» به قضاوت می‌نشینیم. و معلوم است که این قضاوت، رفتن در تاریکی است و لمس کورکورانه فیل، که یکی ناودانش می‌خواند و دیگر بادبزن، و به جای اینکه به حقیقت نزدیک شویم، فرسنگها از آن فاصله می‌گیریم. به همین خاطر است که قرآن به شدت مردم را از تقلید در قضاوت باز می‌دارد و کسانی را که در برابر سؤال پیامبران که از آنان می‌پرسند چرا بت می‌پرستید، پاسخ می‌دهند: «بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ هَٰذَا»، به باد انتقاد می‌گیرد.

خلاصه اینکه، وقتی از حضرت می‌پرسند اشعر شعرای عرب کیست، فقط از جنبه ادبی و هنری به مسئله نگاه می‌کند و اعتقادات و ذهنیات خود را در آن دخیل نمی‌کند. حضرت چون مسلمان است و پیرو و حامی رسول اکرم، حسان بن ثابت انصاری را که بحق لقب

«شاعرالنَّبِي» یافته بود، بهترین شاعر عرب نمی خواند؛ بلکه حق را به امرؤالقیس می دهد؛ با اینکه خود می داند که امرؤالقیس هیچ شعری به نفع اسلام نسروده؛ بلکه در معروف ترین شعر خویش، آن «معلقه» که با مطلع:

«فَقَانِبِكَ مِنْ ذِكْرِي حَبِيبٍ وَمَنْزِلٍ

بَسَقَطَ اللَّوَى بَيْنَ الدُّخُولِ وَحَوْمَلٍ»

شروع می شود، به توصیف صحنه هایی می پردازد که هرگز با مشرب مولا سازگار نیست. امرؤالقیس در این شعر به شرح عیاشیهای خود می پردازد و وقیحانه توضیح می دهد که از زنا با زنان شوهر کرده و فرزنددار نیز ابایی نداشته است؛ توضیح می دهد که چگونه در کجاوه به عنیزه حمله برده و او را به سقوط نزدیک کرده؛ و یا چگونه دور از چشم نگهبانان به خوابگاه دختر رئیس قبیله رفته و او را بیرون کشیده و...

و همین یادکرد حضرت به لقب «ملک ضلیل» از امرؤالقیس، خود به یک معنی به مخالفت عقیدتی حضرت با وی دلالت می کند. تنها چیزی که باعث شده علی، امرؤالقیس را اشعر شعرای عرب بداند، همان قدرت شعری اوست، و حضرت به هیچ وجه انحرافات اخلاقی وی را در قضاوت خویش دخالت نداده است. به عبارتی بهتر، این نقد، نقدی عالمانه و کارشناسانه و بی شایبه و بی غرض است، و بدین ترتیب، علی یک بار دیگر آب حیات عدل خود را - که از اجتماع و منبر و عظم گرفته تا میادین خونبار جنگ، جاری ساخته بود - در کام تشنگان وادی ادب می ریزد و دشتهای سرسبز

شعر و عاطفه را نیز از نسیم عدل خود جان تازه می بخشد و راه و روش صحیح «نقدادبی» را به همه طالبان آن می آموزد.

۳- بیان شاعرانه

علی، علاوه بر اینکه شاعری تواناست، در نثر نیز بیانی کاملاً شاعرانه دارد و گویی که نثر او نیز شعر دیگری است در سیاقی دیگر.

حضرت، از هر چهار شاخه علم بیان - یعنی: تشبیه، استعاره، کنایه و مجاز - به نحو مطلوب بهره گرفته، و از علم بدیع، بیشتر به سجع علاقه نشان داده است. گویا حضرت در زمان خود نیز به سجع گویی معروف بوده، و می گویند چون حضرت زینب (سلام الله علیها) در برابر ابن زیاد به ایراد خطبه پرداخت، آن ملعون گفت که سجع می گوید و پدرش نیز سجع می گفت.

در علم معانی، نیز سرآمد است و نام کتاب نهج البلاغه، خود گویای این مطلب است. برای اثبات ادعای خود، تنها به مشتق از خروار و قطره ای از دریای بیکران زیباییهای نهج البلاغه اکتفا می کنیم. مولا در خطبه «ششقیه» در معرفی خود می فرماید: «يَسْتَحْدِثُ عَنِّي السَّيْلُ وَ لَا يَرْقِي إِلَى الطَّيْرِ».

کاربرد سیل برای انسان، از باب مجاز است و معلوم است که حضرت، خود را به کوهی تشبیه کرده است که از آن سیلابهای موج معرفت فرو می ریزد و نیز چنان سربلند و بزرگوار و دست نیافتنی است که هیچ مرغ اندیشه ای به کُنه وجود او نمی رسد و هرگز این دژ هوش را با

تسخیر نمی‌کند. و چون «مشبه به» - یعنی کوه - حذف شده، پس استعاره به کار رفته است. و خود انحدار سیل، کنایه از فراوانی معرفت است. از نظر علم بدیع نیز، موازنه و سجعی که در این عبارت کوتاه به کار رفته، بر هر شنونده‌ای آشکار است.

خطبه «شقشقیه» درباره خلافت است. حضرت می‌خواهد برتری و شایستگی خود را نسبت به دیگران در تصدی این امر به اثبات برساند، و چه به موقع اقدام به «فخریه» و بر شمردن امتیازات خود می‌کند! و این جز از «بلیغ ذاتی»، از هیچ کسی ساخته نیست.

البته می‌دانیم که آبخشور و منبع اصلی همه علوم اسلامی و ادیبان و دانشمندان گرانقدر مسلمان، معجزه جاوید حضرت نبوی، قرآن کریم، است که تمام محسنات لفظی و هنری در آن دیده می‌شود؛ تا جایی که بعضی، جنبه اعجاز قرآن را فقط در حیطه لفظ دانسته‌اند. صنایعی مثل سجع و جناس در آن به وفور دیده می‌شود: «وجوه یومئذ ناضرة إلى ربها ناظرة».

و حتی بعضی از فقرات آن قابل تطبیق به اوزان عروضی است: «لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ»، که قابل تطبیق به بحر رمل سالم و رکن فاعلاتن است.

۴- استفاده از امثال سایر عرب

حضرت، احاطه عجیبی به ادبیات گذشته عرب، خصوصاً فولکلوریک مردم، حتی باورهای عامیانه جاهلی، دارد؛ و مهم‌تر از آن، استفاده بجا

و کاملاً منطقی از آن امثال است.

«فَصَحَّ رُؤْيَدًا»: حضرت در نامه چهل و یکم، به یکی از عاملان خود که از فرمان وی سرپیچی کرده و چون گرگ گرسنه به جان مردم افتاده و چهار نعل در میدان ستم می‌تازد، می‌فرماید: «قدری آهسته باش؛ زودا که به شکم خاک فروخواهی رفت.

«رُبَّ طَلَبٍ قَدْ جَرَّ إِلَى خَرَبٍ»: علی - علیه السلام - در نامه معروف خود به امام حسن - علیه السلام - (۵) پس از آنکه فرزند خود را از افزون طلبی باز می‌دارد، به زیبایی هر چه تمام‌تر این مثل عربی را می‌آورد.

۵- دستورات و ارأئه روشهای ادبی

معروف است که حضرت امیر پایه گذار نحو عربی است. وی ابوالاسود دوئلی را که مأمور اعراب‌گذاری قرآن شده بود، آموخت که هر فاعلی را رفع، هر مفعولی را نصب و هر مضاف الیهی را جر دهد.

در نهج البلاغه نیز، امام دستوری دارد درباره کتابت یا به اصطلاح امروزی، «طرز نگارش». امام در یکی از کلمات قصار (۶) خویش خطاب به کاتب خود، عبیدالله بن رافع، می‌فرماید: «الَّتِي دَوَاتِكَ وَأَطَّلَ جَلْفَةَ قَلَمِكَ وَ فَرَّخَ بَيْنَ السُّطُورِ وَ قَرَمَطَ بَيْنَ الْحُرُوفِ فَإِنَّ ذَلِكَ أَجْدَرُ بِصَبَاحَةِ الْخَطِّ»: دوات را لایقه بینداز و از جای تراش تا نوک خامه‌ات را دراز ساز و میان سطرها را گشاده دار و حرفها را نزدیک هم آر، که چنین کاری زیبایی خط را سزاوار است.

این مورد نشان می‌دهد که امام، علاوه بر داشتن فضل و سواد، برای جنبه‌های هنری نوشتن نیز اهمیت قابل بوده.

۶- تأثیر بر شعرا و نویسندگان بعد از خود

امام در ادبای بعد از خود تأثیر شگرفی به جا گذاشته و نویسندگان بزرگ، همیشه افتخارشان بر این بوده که سبک و سیاق نویسندگی خود را از نهج البلاغه گرفته‌اند. جاحظ، که «امام ادب عرب» لقب یافته، درباره این فرمایش حضرت: «قیمة کل امری ما یحسن» می‌نویسد^(۷): اگر از این کتاب جز همین جمله را نداشتیم، آن را شافی، کافی، بسنده و بی‌نیاز کننده می‌یافتیم؛ بلکه آن را افزون از کفایت و منتهی به غایت می‌دیدیم.

امام، شاعران و نویسندگان پارسی‌گوی را نیز تحت سیطره کلام نورانی خویش قرار داده، که تعقیب این تأثیر و تدوین امثله نظم و نثر فارسی و تطبیق آنها با کلام امام، خود نیازمند پژوهشی جامع است. ولی در اینجا برای نمونه، به شاعری اشاره می‌کنیم که شاید کمتر به تأثر وی از مولا توجه شده است.

خاقانی بسیاری از تصاویر شگرف خویش را با الهام از ترکیبهای شاعرانه نهج البلاغه ساخته است. این تأثیرپذیری آگاهانه، موقعی بیشتر تأکید می‌شود که می‌بینیم خاقانی، حضرت امیر را با نام، یا به عبارت بهتر، لقبی که خود آن حضرت در نهج البلاغه به خویشتن داده، یعنی



یعسوب الدین، می خوانند. امام در یکی از کلمات قصار خویش می فرمایند^(۸): «أنا یعسوب المؤمنین و المال یعسوب الفجار». خاقانی این لقب را گاهی به صورت «یعسوب دین» و گاهی به صورت ترجمه آن، «میرنخل» - یعنی پادشاه زنبوران - به کار می برد:

یعسوب امت است علی وار، زانکه سوخت
زنبورخانه زر و سیم آذر سخاش^(۹)

احمد مرسل که کرد از تپش و زخم تیغ
تخت سلاطین زکال، گرده شیران کباب
در علمش «میرنخل» نیزه کشیده چو نخل
غرقه صد نیزه خون اهل طعان و ضراب^(۱۰)
همان طور که اهل ادب می دانند، قسمت قابل توجه قصاید خاقانی را «حجیات» وی شامل می شود، و در این قصاید، خاقانی سخت تحت تأثیر خطبه «حج» امام است. امام - علیه السلام - در ذکر حج می فرماید^(۱۱): «و فَرَضَ عَلَيْكُمْ حَجَّ بَيْتِهِ الْحَرَامِ الَّذِي جَعَلَهُ قِبْلَةً لِلْأَنَامِ يَرُدُّونَهُ وَرُودَ الْأَنْعَامِ وَيَالْهُونَ إِلَيْهِ وَكُوهِ الْحُمَامِ... وَأَخْتَارَ مِنْ خَلْقِهِ سَمَاعًا أَجَابُوا إِلَيْهِ دَعْوَتَهُ وَصَدَقُوا كَلِمَتَهُ وَوَقَفُوا مَوَاقِفَ أَنْبِيَائِهِ وَتَشَبَّهُوا بِمَلَائِكَتِهِ الْمُطِيفِينَ بِعَرْشِهِ...»

چند تصویر در این جملات دیده می شود: الف) ورود حجّاج به بیت الله المحرام، به ورود آهوان بر آبشخور تشبیه شده است؛ ب) هجوم حاجیان به حرم امن کعبه، به پناه آوردن کبوتران به آشیانه هایشان مانند شده است؛ ج) گفت و گو بین خدا و بندگانش؛ د) ایستادن حجّاج در

مواقف انبیا؛ ه) طواف حاجیان دور کعبه، طواف فرشتگان به دور عرش خداوندی را به خاطر می آورد.

همه این تصاویر در قصاید «حجیه» خاقانی انعکاس یافته است:

الف: پس به کوفه مشهد پاک امیرالنحل را
همچو جیش نحل، جوش انسی و جان دیده اند
تشنگانی که ز جان سیر شدند از می عشق
دل دریا کش سرمست چو دریا بینند

ب: هر کبوتر کز حریم کعبه جان آمده
زیر پرش نامه توفیق پنهان دیده اند
عاشقان اول طواف کعبه جان کرده اند
پس طواف کعبه تن فرض ایمان دیده اند
- آسمان در حرم کعبه کبوتروار است
که به امنش زدر کعبه مسما بینند
آسمان کوز کبودی به کبوتر ماند
بر در کعبه معلق زن و دروا بینند
این کبوتر که نیارد زبر کعبه پرید
طیرانش نه به بالا، که به پنهان بینند

ج: مقصد اینجاست ندای طلب اینجا شنوند
بختیان را ز جرس صبحدم آوا شنوند
عارفان نظری را فدی اینجا خواهند
هاتفان سحری را ندی اینجا شنوند
عشرشیاں بانگی و الله علی الناس زنند
پاسخ از خلق سمعنا و اطعنا شنوند
از سر پای در آیند سراپا به نیاز
تا تعال از ملک العرش تعالی شنوند

ذات حق، سلطان سلطانات و کعبه دار ملک
مصطفی را شحنه و منشور قرآن دیده‌اند
وادی فکرت بریده، محرم عشق آمده
موقف شوق ایستاده، کعبه جان دیده‌اند
رانده ز آنجا تا به خاک حله و آب فرات
موقف الشمس و مقام شیر یزدان دیده‌اند
در طواف کعبه جان ساکنان عرش را
چون حلی دلبران در رقص و افغان دیده‌اند
در سجود کعبه جان ساکنان سدره را
همچو عقل عاشقان سرمست و حیران دیده‌اند

هنر جبریل استاده چون اعرابی ای اشتر سوار
کز پی حاجش دلیل ره فراوان دیده‌اند
عرضگاه دشت موقف عرض جنات است از

آنک

مصنع او کوثر و سقش رضوان دیده‌اند
حاج را نو نو در افزای از ملایک کرده حق
هر چه در ششدهزار اعداد نقصان دیده‌اند
آمده در مکه و چون قدسیان برگرد عرش
عرش را برگرد کعبه طوف و جولان دیده‌اند
پیش کعبه گشته چون باران زمین بوس از نیاز
و آسمان را در طوافش هفت دوران دیده‌اند

۷- نقل اشعار دیگران

امام در نهج البلاغه، در ۹ مورد و کلاً ۱۴ بیت، از
شعراى دیگر شعر نقل کرده است. چیزی که
باعث اعجاب خواننده می‌شود، استفاده بسیار
ادیبانه و بجای حضرت از این اشعار است.

حضرت، مطلب را چنان در پس و پیش بیت
می‌پروراند که خواننده به هیچ وجه نمی‌تواند
بفهمد که این شعر از کلام دیگران انتخاب شده،
و گویی که جای بیت فقط در این خطبه بوده و از
گوینده همین خطبه است. پنداری خطبه
حضرت قصیده‌ای است که این بیت نیز یکی از
ابیات آن می‌باشد. این نقل، نقلی انفعالی نیست؛
بلکه نقلی آگاهانه و فعال است که در آن، شعر را
از تملک صاحب اصلی آن در آورده و از آن
خود ساخته است. نکته مهم دیگری که در پایان
این مدخل می‌توان گفت، اجتناب امام از تعصب
خشک است؛ جایی که احساس می‌کند شعر
فلان شاعر مضمونی زیبا دارد، از آوردن آن ابا
نمی‌کند و هرگز به خاطر مسائل شخصی و
عقیدتی، هنر کسی را ضایع نمی‌گذارد.

«اشعار نهج البلاغه»

۱. شَتَّانَ مَا يَوْمِي عَلَى كَوْرِهِا
و يَوْمُ حَيَّانَ اُخْسِي جَابِرٍ (۱۲)
«چه فرقه‌است میان این روز من [که] بر
پشت شستر [در بیابانهای بسی آب و علف
سرگردانم] و روز حیّان - برادر جابر - [که
آسوده در خانه خنک نشسته است].»

این بیت، از شاعر برجسته عرب، اعشی،
است. اعشی از ندیمان حیّان بوده. حیّان - برادر
جابر - در شهر یمامه، صاحب قلعه و دولت بوده
و در عیش و خوشی می‌گذرانده. اعشی که
راحتی و آسودگی وی را دیده بود، روز سخت
خود را با او مقایسه می‌کند و به حال او حسرت

می خورد.

حضرت، این بیت را در خلال معروف ترین خطبه خود - «ششقیه» - آورده است؛ آنجا که با حرارت خاصی از پایمال شدن حق خویش و از به حکومت رسیدن ابوبکر و عمر و دوشیدن شتر خلافت صحبت می کند. آری؛ وقتی که حضرت، خاز در چشم و استخوان در گلو، در گوشه انزوا خزیده و دیگران چون چارپایان می خوردند و می خوابند، چه تمثیلی زیباتر از این بیت اعشی می توان یافت، که یکی در بیابانهای گرم و سوزان سرگردان است و دیگری آسوده خاطر در بستانسرای خرّم و خنک خوابیده است.

۲. لَعْمُرُ أَيْبِكَ الْخَيْرُ يَا عَمْرُو إِنَّنِي

عَلِيٌّ وَضَرِيٌّ مِنْ ذَا الْإِنَاءِ قَلِيلٌ (۱۳)

«ای عمرو، قسم به جان پدرت - خیر - که مرا

از این پیمانۀ چرکی اندک بهره است!»

لشکر معاویه به سرکردگی بسر بن ابی اریطاه به یمن حمله می کند و آنجا را تحت اشغال خود در می آورد. حضرت، پس از نكوهش كوفه که وزیدنگاه بادهای عصبان و آشوب است و نفرین علی را در پی دارد، چنان که فرمود: «فَقَبَّحَكَ اللَّهُ»، از یاران خود شکوه می کند که جز کوفه، از خلافت عظیم اسلامی چیزی در دست من نمانده؛ و چه زیبا این شعر را که شاعر از بهره اندک خود می نالد، می آورد!

۳. هُنَالِكَ لَوْ دَعَوْتَ أَنَا كَمِنْهُمْ

فَوَارِسٌ مِثْلُ أَرْمِيَةِ الْحَمِيمِ (۱۴)

«هان! اینک اگر از آنان مدد جویی، سوارانی

چون ابرهای سبکبار تابستانی به سوی تو می تازند.»

امام در همین خطبه (۲۵) بعد از نفرین کوفه و گلایه از یاران پیمان شکن خویش، در جملاتی شعرگونه، جدایی خود از این قوم بی ریشه را از خدا می خواهد، و چه زیبا می گوید: «اللَّهُمَّ مَثُ قُلُوبِهِمْ كَمَا يُمَاتُ الْمَلُوحُ فِي الْمَاءِ»: «پروردگارا، دل‌هایشان را بگداز؛ همچنان که نمک در آب می گدازد و ذوب می شود.

پس آرزو می کند که ای کاش به جای این هم‌ران سست‌عناصر، تنها هزار سوار از قبیلۀ «بنی فراس بن غنم» همراه خود داشت. و چه عالی و هنرمندانه در توصیف آنها، به این بیت ابوجندب هذلی استناد می جوید: «که اگر از آنان یاری خواهی، بی درنگ به سوی تو می تازند.»

شریف رضی در توضیح این بیت می گوید: «دلیل تشبیه سواران به ابرهای تابستانی، این است که ابرهای تابستانی چون آبی ندارند، سبکبار و تیز تازند.» درست بر عکس یاران امام، که باز به قول مرحوم رضی، همواره در برابر فرمانهای امام تناقل به خرج می دهند.

۴. أَدَمْتُ لَعْمُرِي شُرْبَكَ الْمَحْضِ صَابِحًا

وَأَكَلْتُكَ بِالزُّبْدِ الْمَقَشَّرَةِ الْجُجْرَا

وَنَحْنُ وَهَبْنَاكَ الْعُلَاءَ وَ لَمْ تَكُنْ

عَلِيًّا وَ حُطْنَا حَوْلَكَ الْجَرْدَ وَ السَّمْرَا (۱۵)

«به جانم سوگند، که پیوسته سحرگاهان شیر ناب نوشیدی و سرشیر و خرما بی هسته خوردی! و ما این بزرگی را به تو ارزانی داشتیم،

در حالی که قبلاً بزرگ نبود؛ و ما بودیم که گرداگرد تو را از اسبان کوتاه‌موی و نیزه‌های گندمگون پرکردیم.»

قریش، بعد از رحلت پیامبر، بیشترین دشمنی را با امام ظاهر ساختند، و امام بارها از



عهدشکنی و بی‌وفایی آنان شکایت کرده است. در این خطبه نیز حضرت آنان را به یاد گذشته ذلتبارشان می‌اندازد که چگونه اسلام و بزرگانی چون پیامبر و حضرت امیر، آنان را از ذلت به اوج بزرگی رساندند؛ و این دو بیت، خوش در جای خود نشسته است.

۵. أَمَرْتُكُمْ أَمْرِي بِمُنْعَرَجِ اللَّوِيِّ
فَلَمْ تَسْتَبِينُوا النَّصْحَ إِلَّا ضَمَحِيَ الْعَدَا (۱۶)
«من دیدگاه خویش را در صحرای «منعرج»
به شما عرضه داشتم؛ ولی ارزش آن تا ظهر فردا
بر شما آشکار نشد.»

این بیت از دُرید بن صِیْمَةَ هَوَازَنِي است. درید، برادر خویش - عبدالله - را در حالی که از جنگ بنی‌بکر باز می‌گشتند، پند می‌دهد که در راه توقّف نکند. عبدالله به نصیحت برادر عمل نمی‌کند و بنی‌بکر حمله می‌کنند و عبدالله را می‌کشند و درید زخمی می‌شود. مایهٔ اعجاب در این است که امام در خطبه‌ای کوتاه و چند سطری، دو مثل و یک شعر به کار برده. یکی از این دو مثل، که درست هم‌مضمون این بیت است، داستان جالبی دارد که به زیبایی تمام، مقصود و منظور امام را به مخاطب انتقال می‌دهد. مثل این است:

«لَوْ كَانَ يُطَاعُ لِقَصِيرِ أَمْرٍ». ماجرا از این قرار است که جذیمهٔ ابرش، عمرو بن ضرب را به هلاکت می‌رساند. ضباء - دختر عمرو - به جای پدر به حکومت می‌نشیند و در صدد انتقام بر می‌آید. پنهانی با عمال خویش نقشهٔ قتل جذیمه را طرح می‌ریزد و با ارسال نامه‌ای، از جذیمه دعوت می‌کند که با وی ازدواج کند و حکومت را در دست گیرد. قصیر - یکی از مشاوران جذیمه - او را از عزیمت منع می‌کند و از توطئهٔ دشمن زخم خورده بر حذر می‌دارد؛ ولی جذیمه حرف این ناصح مشفق را در گوش نمی‌گیرد و می‌رود و کشته می‌شود.

حضرت، با حسرتی هر چه تمام‌تر این تنهایی خویش را به تنهایی قصیر شبیه می‌سازد و می‌گوید من بارها شما را نصیحت و ارشاد کردم؛ ولی شما هرگز به گفته‌های من عمل نکردید و به صراط مستقیمی که نشان می‌دادم، نرفتید، و به همین خاطر در تیه ضلالت افتادید و اسیر چنگ فرومایگانی چون معاویه شدید. این خطبه را امام پس از حکمیت و رسوایی‌ای که یاران ساده‌لوح و دشمنان گرگ‌صفت پوستین‌پوش وی به بار آوردند، ایراد فرموده است، و اصلاً علت این رسوایی را ضایع ماندن نصیحت خود می‌داند. افراد خشک‌مغزی چون خوارج، که خود فریب نیزه‌های قرآن‌دار معاویه را خوردند و حضرت را به قبول حکمیت واداشتند و بعد از فضاحت ابوموسی اشعری تازه فهمیدند که معاویه چه کلاه‌گشادی بر سر آنان گذاشته است، باز وقیحانه تیغ در روی حضرت کشیدند که از گناه نکرده توبه کن! و حضرت می‌فرماید شما دیروز باید به حکم من عمل می‌کردید، که نکردید.

۶. وَ دَخَّ عَنكَ نَهْبًا صَبِيحَ فِی حَجْرَاتِهِ

هَاتِ حَدِيثًا مَا حَدِيثَ الرَّؤُوسِ اجِل (۱۷)

«سخن آن غارتی را که از تو کردند و آوازه‌اش در اطراف و اکناف پراکنده شد، و گذار و حدیثی دیگر بیار (داستان غارت شتران را)». امرؤالقیس - شاعر معروف عرب - مهمان مردی به نام طریف از قبیله بنی‌جدیله می‌شود. بعد از مدتی، از وی جدا شده، به سوی خالد - پسر سدوس - می‌رود. بنی‌جدیله اموال او را

غارت می‌کنند. امرؤالقیس شکایت پیش خالد می‌برد. خالد شتران امرؤالقیس را سوار می‌شود و پیش بنی‌جدیله می‌رود و می‌گوید: چرا اموال امرؤالقیس را که در پناه من است، غارت کردید؟ آنان در جوابش می‌گویند: او در پناه تو نیست. خالد برای اثبات ادعای خود می‌گوید: شترانسی که ما بر آن سوار شده‌ایم، از آن امرؤالقیس است. بنی‌جدیله آن شتران را نیز از آنان می‌گیرند. امرؤالقیس وقتی استیصال حامی خود - خالد - را می‌بیند، غم غارت اول را فراموش می‌کند و از غارت دوم بیشتر اندوهگین می‌شود. پس می‌سراید که غارت اول را رها کن، که غارت دوم دردناک‌تر است.

امام این خطبه را در جواب فردی از بنی‌اسد که می‌پرسد چرا خلافت را از شما دریغ داشتند، ایراد فرموده و توضیح می‌دهد که گروهی بخیلانه به خلافت چسبیدند و گروهی سخاوتمندانه از آن چشم پوشیدند؛ و تازه اندوهی که از گروه اول - یعنی ابوبکر و عمر و عثمان - در گرفتن خلافت بر دلم نشست، در برابر ستمهای گروه دوم - یعنی معاویه و یاران بی‌ایمان وی - قطره‌ای در مقابل دریاست. و برای همین، بعد از ذکر بخل گروه اول، بلافاصله می‌فرماید: وَ هَلُمَّ الْخَطْبَ فِی ابْنِ ابْنِ سُفْيَانَ و برای این داستان، تمثیلی بهتر از این بیت امرؤالقیس نمی‌توان یافت، که زخم غارت اول بهبود نیافته، زخمی عمیق‌تر از آن بر پیکر وی می‌نشیند.

۷. و عَیْرَهَا الْوَأَشُونَ أُنَى أَحْبَبَهَا

و تَلَكَّ شَكَاةَ ظَاهِرٍ عَنكَ عَارِهَا (۱۸)

«و سخن چینیان و عیب جویان، امّ عمرو را به خاطر عشق من به او سرزنش کردند. ای امّ عمرو! اگر این دوست داشتن عیبی هم باشد، ننگش به تو نمی‌رسد.»

ابوذویب هدّلی در این بیت معشوقه خود، امّ عمرو، را مورد خطاب قرار می‌دهد و می‌گوید اگر طشت این عاشق بیچاره از بام افتاده و در راه محبت تو رسوای خاصّ و عام گشته، بر تو حرجی نیست. این عشقی است که گریبانگیر من شده است و مرا انگشت‌نمای خلق کرده.

امام در این نامه کوتاه که در جواب معاویه نوشته، به سه شعر استشهاد کرده است. با استناد به این بیت، معاویه را سرزنش می‌کند و به او توصیه می‌نماید که دست از شیطنت بردارد و بیش از این پیراهن عثمان را در مخالفت با او علم نکند، که این ماجرا هیچ ربطی به او ندارد.

حضرت به او می‌فرماید تو گمان می‌کنی که من به همه خلفای پیش از خود ستم کرده‌ام. اگر گمان تو درست هم باشد، این کارها مربوط به تو نمی‌شود و من مجبور نیستم که از تو عذرخواهی کنم. امام در جای دیگر، معاویه را به ظرفی تشبیه می‌کند که بر پشت جهاز شتر می‌آویزند، و بدین وسیله او را از اینکه خود را به زور به عثمان منتسب می‌کند و خون او را از امام و خلیفه وقت می‌خواهد، منع می‌نماید.

۸ وَ كَمْ سَقَتْ فِي آثَارِهِمْ مِنْ نَصِيحَةٍ
وَقَدْ يَسْتَفِيدُ الظُّنَّةُ الْمُتَنَصِّحُ (۱۹)
«و چه بسیار که در کارهای شما به پند و اندرز سخن راندم؛ و گاهی نصیحتگو حاصلی

جز بدگمانی و تهمت دیگران ندارد.»

این بیت مثلی است که درباره کسی زده می‌شود که آن قدر دلسوزی و نصیحت می‌کند که مردم گمان می‌کنند اندیشه بدی در سر دارد و غرض شخصی را در این کار دنبال می‌کند.

حضرت در جواب معاویه که او را در ظاهر به خاطر عثمان مواخذه می‌کند، می‌فرماید من از اینکه در بعضی از بدعتها به عثمان خرده گرفتم، پوزش نمی‌خواهم. من از این کار هدفی جز اصلاح و ارشاد عثمان نداشتم؛ و چه توان کرد؟ که: «رُبَّ مَلُومٍ لَأَذْنِبَ لَهُ» و چه بسیارند ناصحانی که از شدت دلسوزی مورد اتهام مردم واقع می‌شوند!

۹. لَبِثٌ قَلِيلًا يَلْحَقُ الْهَيْجَا حَمَلٌ

لَابَأْسَ بِالْمَوْتِ إِذَا الْمَوْتُ نَزَلَ (۲۰)
«لختی درنگ کن تا حمل در صف جنگ در آید. هیچ باکی از مرگ نیست چون مرگ فرود آید.»

در زمان جاهلیت، شتران حمل ابن بدر را می‌ربایند و او می‌رود، شجاعانه می‌جنگد، شتران خویش را باز پس می‌گیرد و می‌آورد. از آن زمان، این موضوع ضرب‌المثلی می‌شود برای تهدید به جنگ.

معاویه در نامه خود امام را تهدید به جنگ می‌کند و امام در جواب می‌نویسد پسران عبدالمطلب هرگز از شمشیر نهراسیده‌اند؛ و بعد در توضیح و تطبیق شعر با موضوع، معاویه را به یاد جنگ بدر می‌اندازد که حضرت، برادر (حَنْظَلَةُ بْنُ أَبِي سَفْيَانَ)، دایی (وَلِيدُ بْنُ عَتْبَةَ) و

جدوی (عتبه بن ربیعہ) را به درک واصل کرده بود.

۱۰. فَإِنْ تَسْأَلِينِي كَيْفَ أَنْتَ فَأَنْتِي

صَبُورٌ عَلَيَّ رَبِّ الزَّمَانِ صَلِيبٌ
يَعِزُّ عَلَيَّ أَنْ تُسْرِي بِي كَأَبِه

فیثمت عاد او یساء جیب^(۲۱)

«و اگر از من پرسی که چگونه‌ای، من سخت و صبور در برابر حوادث روزگار ایستاده‌ام. بر من سخت‌گرا می‌آید که در چهره‌ام آثار اندوه دیده شود تا دشمن شمامتم کند و دوست اندوهگین شود.»

شعر از عباس بن مرداس سلمی است. شاعر در خطاب به معشوقه خود می‌گوید غرور من اجازه نمی‌دهد تا اندوه درونی خویش را در چهره خود ظاهر کنم و دشمنانم را شاد و دوستانم را غمگین سازم.

این نوع غیرت‌ورزی، در تاریخ نمونه‌های فراوانی دارد و در ادب عرب و فارسی انعکاس گسترده‌ای یافته است. از جمله، معروف است که بابک خزمدین و عمادالدین نسیمی - شاعر معروف حروفیه - هنگام کشته شدن به دست دشمن، خون خویش را به چهره می‌مالند تا دشمن آنان را زردروی مشاهده نکند.

همین مدون دانشمند نهج البلاغه - سید شریف رضی - در مفارقت معشوق خود گوید:

سَرَقَ الدَّمْعُ فِي الْجُيُوبِ حَيَاءً

و پنا ما پنا مِنّ الأَشْوَابِ

«روز جدایی، از شرم، اشک در گریبان

خویش می‌دزدیم و پنهان می‌سازیم، و به ما می‌گذرد از شوق آنچه می‌گذرد.»

و نیز خاقانی بی‌نی دارد که گویی ترجمه این شعر است:

باز پس گردم چون اشک غیوران از چشم
که ز غیرت سوی مژگان شدنم نگذارند
و خواجه نیز می‌فرماید:

با دل خونین، لب خندان بیاور همچو جام
نی‌گرت زخمی رسد، آبی‌چو چنگ اندر خروش
مولا این نامه را در جواب عقیل که نگران تنهایی برادر و قدرت دشمنان وی است، می‌نویسد. حضرت می‌فرماید: «گمان میر که پسر پدرت اگر مردم او را رها کردند، به خواری تن در دهد. من آن شتر رام نیستم که هر کجا خواستند، بکشند و هرگونه که خواستند، سوارم شوند. نگران دشمن هم مباش. من تنها نیستم و لشکری انبوه برای سرکوب آنان فرستاده‌ام.»

و بعد، با بیانی شیوا و شاعرانه به دل‌وریهای لشکر خود و فرار دشمن می‌پردازد، تا مگر برادر را آرامشی حاصل شود و قلبش تسکین یابد: «لشکری انبوه از مسلمانان به سوی او گسیل داشتم. چون این خبر بدو رسید، گریزان دامن در چید و پشیمان باز گردید. سپاه من در راه بدو رسیدند و نزدیک پنهان شدن آفتاب، لختی با یکدیگر جنگیدند. پس دیر نکشید که اندوهناک‌هایی یافت و از آن پس که در تنگنا افتاده و جز رمقی از او نمانده بود، با دشواری روی بتافت^(۲۲)»

حضرت این‌گونه صلب و سخت در برابر

دشمن ایستاده، تادشمن هرگز شاد نگردد.

۱۱. وَ حَسْبُكَ دَاءٌ أَنْ تَبَيْتَ بِبَطْنَةِ

وَ حَوْلِكَ أَكْبَادٌ تَجُنُّ إِلَى الْقَيْدِ (۲۳)

«و تو را این درد بس، که با شکم پر بخوابی، در حالی که در اطراف تو جگرهای سوخته‌ای در حسرت جویدن پوست بسزی ناله سر می‌دهند.»

امام این نامه را به عثمان بن حنیف، والی خود در بصره، که در مهمانی عروسی‌ای شرکت کرده بود، نوشته است. حضرت، پس از نصیحت وی که می‌فرماید: از مالی که نمی‌دانی حلال است یا حرام، مخور و به میهمانی‌ای که فقیران از آن مطرودند و محتشمان بدان مدعو، مرو، به زهد خویش اشاره می‌کند که به دو جامه کهنه و دو قرص نان اکتفا کرده است؛ و گریزی نیز به جریان «فدک» می‌زند که ما از مال دنیا همین «فدک» را داشتیم که خلفای پیشین از ما گرفتند؛ و باز برای تربیت ابن حنیف می‌فرماید که

«فدک» و غیر فدک به چه درد من می‌خورد زمانی که من در حفرة تنگ و تاریک گور قرار خواهم گرفت؟ سپس می‌فرماید من نیز می‌توانم غسل مصفی و نان گندم بخورم و جامه‌های ابریشمین بپوشم، ولی هرگز نمی‌توانم ببینم که من سیر خوابیده‌ام و پیرامونم شکمهایی از گرسنگی به پشت چسبیده و جگرهایی سوخته است. و چه زیبا به شعر حاتم طائی می‌رسد!

۱۲. مستقبلین رِيَاخِ الصَّيْفِ تَضْرِبُهُمْ

بِحَاصِبِ بَيْنِ أَغْوَارٍ وَ جَلْمُودِ (۲۴)

«و در مسیر وزش بادهای تابستانی دارند که

در میان صخره‌ها و گودالها ریگ به چهره آنان می‌زند.»

این نامه در جواب معاویه و تهدیدهای وی نوشته شده است. می‌فرماید خود به دیدار تو خواهم آمد، و اگر تو شتاب کنی و به جنگ من آیی، گویی که با پای خود به مسلخ می‌آیی، و مثل تو مثل آن کسانی است که شاعر «بنی‌اسد» گفته: چهره به بادهای تابستانی می‌دهند که ریگ بر چهره‌شان می‌کوبد. حضرت با این تمثیل، تیر و شمشیرهایی را که بر سر لشکر معاویه خواهد بارید، به گردبادهای تابستانی تشبیه کرده است؛ چرا که خود بلافاصله از این استعاره رمزگشایی و تصریح به نام شمشیر کرده و می‌گوید: «و شمشیری که با آن به جدّ مادری تو (عتبه بن ربیع) و به دایی‌ات (ولید بن عتبه) و برادرت (حنظله بن ابی سفیان) در یکجا (جنگ بدر) زدم، نزد من است.»

پی‌نوشت‌ها

- ۱- ر. ک. دیوان امیرالمؤمنین، علی بن ابی‌طالب، ترجمه استاد مصطفی زمانی.
- ۲- رضی، سید شریف، نهج البلاغه، ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی، کلمات قصار، شماره ۱۹۰.
- ۳- سپهری، سهراب، هشت کتاب.
- ۴- سپهری، سهراب، هشت کتاب.
- ۵- نهج البلاغه، همان، نامه ۳۱.
- ۶- همان، کلمات قصار؛ شماره ۳۱۵.
- ۷- همان، مقدمه، ص «ی».
- ۸- همان، کلمات قصار، شماره ۳۱۶.
- ۹- خاقانی شروانی، افضل الدین بدیل بن علی

بخار، دیوان، تصحیح دکتر ضیاء الدین، سجادی،
ص ۲۳۳.

۱۰- همان، ص ۴۴.

۱۱- نهج البلاغه، همان، خطبه ۱.

۱۲- همان، خطبه ۳.

۱۳- همان، خطبه ۲۵.

۱۴- همان.

۱۵- همان، خطبه ۳۳.

۱۶- همان، خطبه ۳۵.

۱۷- همان، خطبه ۱۶۲.

۱۸- همان نامه ۲۸.

۱۹- همان.

۲۰- همان.

۲۱- همان، نامه ۳۶.

۲۲- همان، نامه ۳۶.

۲۳- همان، نامه ۴۵.

۲۴- نهج البلاغه، همان، نامه ۶۴.

منابع و مأخذ

۱- آیتی، عبدالمحمد (مترجم)، معلقات سبع،

چاپ سوم ۱۳۷۱، تهران، سروش. گاه علوم انسانی و مطالعات

۲- خاقانی شروانی، افضل الدین بدیل بن علی

بخار، دیوان، تصحیح دکتر ضیاء الدین سجادی،

چاپ پنجم ۱۳۷۴، تهران، زوار.

۳- سپهری، سهراب، هشت کتاب، چاپ بیست

و دوم ۱۳۷۸، تهران، طهوری.

۴- علی بن ابی طالب (ع)، دیوان، ترجمه مصطفی

زمانی، چاپ اول ۱۳۷۴، نصایح.

۵- رضی، سید شریف، نهج البلاغه، ترجمه دکتر

سید جعفر شهیدی، چاپ اول، تهران

۱۳۶۸، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب

اسلامی.

نهج البلاغه
ج ۱۰

۲۴ شماره ۱۳ و ۱۴

بازتاب علوم
در باره سکوت
در مسون لردی عرفا

دکتر جلیل امیریور
استاد یار دانشگاه آزاد اسلامی